



شبی برای قاسم غنی

شب قاسم غنی به‌عنوان هشتصدوسی‌وهفتمین شب از شب‌های بخارا به بررسی زندگی و آثار قاسم غنی اختصاص یافته است. این نشست امروز سه‌شنبه شانزدهم اردیبهشت‌ماه با سخنرانی اصغر دادبه، صادق سجادی، سعید کافی انارکی، سهیل قاسمی، علی دهباشی وپخش پیام‌تصویری فریدون مجلسی در تالار دکتر روح‌الامینی باغ‌موزه نگارستان برگزار خواهد شد. نسخه‌اقدام‌سنه ۸۰ که‌به‌اهتمام‌سهیل قاسمی توسط انتشارات بلم منتشر شده است نیز رونمایی خواهد شد. قاسم غنی (۱۳۳۱-۱۳۷۲) نه‌تنها طبیعی‌حاذق در آغاز عصر علوم پزشکی مدرن ایران بلکه دانشمندی جامع‌الاطراف‌در‌جامعه‌شناسی، ادبیات، تاریخ، حکمت و فلسفه بود. قاسم غنی باهمیاری علامه محمد قزوینی در سال ۱۳۲۰ مبادرت به چاپ نخستین تصحیح علمی از دیوان حافظ کردند. امروزه پس از قریب به ۸۴ سال از این خدمت‌فرهنگی، همچنان دیوان حافظ به تصحیح او، پرفروش‌ترین کتاب فارسی در ایران است.



شوک ترامپ به هالیوود

دونالد ترامپ در شبکه اجتماعی «Truth» اعلام کرد که مجوز اعمال تعرفه ۱۰۰ درصدی بر تمام فیلم‌هایی را صادر کرده که در سرزمین‌های خارجی تولید می‌شوند. ایسنا ضمن اعلام این خبر نوشت، او در این بیانیه، تولیدات خارجی را تهدیدی برای امنیت ملی ایالات‌متحده خواندو اظهار داشت که این فیلم‌ها نه‌تنها فیلم‌سازان آمریکایی را به بازارهای دیگر می‌کشانند، بلکه حامل پیام‌ها و تبلیغاتی هستند که به آمریکا نفوذ می‌کنند. این اظهار‌نظر جنجالی باعث شد، مدیران استودیوهایی بزرگ فیلم‌سازی فوراً نشست‌های اضطراری برگزار کنند. گرچه هنوز ابهامات زیادی درباره اختیارات قانونی رئیس‌جمهور برای اعمال چنین تعرفه‌هایی وجود دارد. همچنین مشخص نیست این تعرفه‌ها چگونه به‌طور عملی اجرا خواهند شد و چه تأثیری بر فیلم‌هایی خواهد گذاشت که هم‌اکنون در خارج از آمریکا در حال تولید هستند یا پیش از این تولیدشان به پایان رسیده است. همچنین این پرسش مطرح شده که چرا ترامپ تنها فیلم‌های سینمایی را هدف قرار داده و به تولیدات تلویزیونی اشاره‌ای نکرده است.



درگذشت هنر مندپیشک‌سوت‌تئاتر

جعفر ذهنی، هنرمند پیشک‌سوت و برجسته تئاتر گیلان، در ۸۶ سالگی درگذشت. براساس اعلام سایت ایران تئاتر، جعفر ذهنی که در سال ۱۳۱۸ در رشت به دنیا آمد، علاوه بر فعالیت در حوزه تعزیه‌خوانی و شاعری، در زمینه تئاتر و سینما نیز تحصیلات آکادمیک داشت. از مرحوم ذهنی به‌عنوان بنیان‌گذار تئاتر در فومن، همچنین مؤسس دفتر سینمای جوانان انزلی در سال ۱۳۵۴ و نخستین مدرس این دفتر یاد می‌شود. مرحوم ذهنی در سال‌های نخستین پس از انقلاب، ریاست اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی انزلی را برعهده داشت. این هنرمند همراه با پسرش سعید ذهنی در فیلم کوتاه «سیاه و سفید»، ساخته سهراب شهید ثالث به‌عنوان بازیگر حضور داشت. او به‌واسطه کار در لایراتوار فیلم‌وزارت فرهنگ و هنر تجربه همکاری با فیلم‌سازی چون ابراهیم گلستان، آلبرت لاموریس و بسیاری دیگر را نیز در کارنامه خود داشت. آیین خاکسپاری پیکر جعفر ذهنی روز سه‌شنبه ۱۶ اردیبهشت‌ماه، در آرامستان بندرانزلی برگزار شد.

فرهنگ

CULTURE

۱۴

سینمای جهان



آنها تاریخ خالص نبودند

چگونه فیلم‌ساز ماشین پروپاگاندا ی هیتلر همدستی اش با نازی‌ها را از دید جهانیان پنهان کرد؟

گروه فرهنگ: لنی ریفتشتال، کارگردان پرآوازه و جنجالی سینمای آلمان، چندین بار در جشنواره فیلم ونیز موفق ظاهر شد. در سال ۱۹۳۲، در نخستین سال برگزاری این جشنواره، فیلم درام کوهستانی ورازآلود او با عنوان «نور آبی» در بخش رسمی انتخاب شد. در سال ۱۹۳۴، مدال طلای جشنواره را برای مستند «پیروزی اراده»، از کنگره حزب نازی در نورنبرگ دریافت کرد. چهار سال بعد

و تنها ۱۰ هفته پیش از شب شیشه‌های شکسته (کریستال ناخت)، جایزه بهترین فیلم خارجی را برای «المپیا» گرفت؛ مستندی که به سفارش و با سرمایه‌گذاری نازی‌ها و تحت نظر وزارت تبلیغات رایش تهیه و در روز تولد آدولف هیتلر منتشر شد. در دهه‌های بعد از جنگ جهانی دوم و تا روز مرگ، ریفتشتال همواره اصرار می‌کرد فیلم‌هایش جز هنر برنده جایزه، چیز دیگری

یکی نور، یکی سیاهی

لنی ریفتشتال هنر مندی است با نبوغی بی‌چون و چرا که پیوندی ناخوشایند با تاریک‌ترین فصل تاریخ داشت

اما اندک زمانی بعد معلوم شد که او استعداد عجیبی دارد که زیبایی‌ها را در خدمت سیاهی قرار دهد. دست‌کم یکی از نمادین‌ترین سیاهی‌های تاریخ.

◀ سینمایی که تبلیغات بود

گفته می‌شود هیتلر از فیلم «نور آبی» خوشش می‌آمد. رهبر و پیشوای آلمان‌ها ریفتشتال را فیلم‌سازی متعهد می‌شناخت و دوست داشت انعکاس هنری کارهایشان را به او ببشارد. این شد که در سال ۱۹۳۴، لنی با هیتلر دیدار کرد. این ملاقات برای او سرنوشت‌ساز شد. چرا که در سراسر این دهه از حمایت‌های حزب نازی بر خوردار شد و توانست فیلم‌های مهم‌اش را بسازد. رهبر نازی از او خواسته بود تا کنگره حزب نازی در نورنبرگ را سینمایی کند. نتیجه این درخواست، فیلم «پیروزی اراده» (Triumph of the Will) بود؛ فیلمی که مورخان آن را «نبوغ‌آمیزترین پروپاگاندا ی تاریخ» می‌خوانند. در این مستند، لنی با تکنیک‌هایی بی‌نظیر، هیتلر را به‌عنوان یک «مسیح آلمانی» جلوه داد. با تسلط فنی مدهوش‌کننده و روایت‌پردازی بی‌تقص‌اش، عظمت و وحدت آلمان هیتلری را بر مردمک چشمان تماشاچیان ثبت می‌کرد. تبدیل یک رویداد واقعی (کنگره حزب) به یک اثر سینمایی با تصاویری از جمعیتی‌شاد، سربازانی بی‌خطا و هیتلری که از زیر به بالا دیده می‌شد تا چهره‌اش شبیه به مجسمه‌های رومی باشد، این مستند را به یک اثر تبلیغاتی منحصر به‌فرد تبدیل کرد که بعداً پایه‌گذار سینمای تبلیغاتی شد. بسیاری از تکنیک‌های این فیلم در آثار تبلیغاتی دیگر کشورها تقلید شد و فیلم‌سازان بزرگی از آن الهام گرفتند. گفته می‌شود جورج لوکاس در صحنه‌های رژه ستاره مرگ از ترکیب‌بندی‌های ریفتشتال الهام گرفته است. مناقشات اخلاقی و هنری درباره این فیلم زیاد است. گرچه عده‌ای استدلال می‌کنند که زیبایی‌شناسی فیلم به‌طور ذاتی با ایدئولوژی نازیسم گره خورده و این اثر را درون چارچوب تحلیلی جدایی‌ناپذیری فرم و محتوا نقد می‌کنند، بسیاری کسانی که معتقدند این مستند زنده‌ترین شاهد بر قدرت سینما در دستکاری واقعیت است. لنی اما هرگز قبول نکرد که هدف او سیاست بود و همیشه یک جمله داشت: «من فقط تاریخ را ثبت کردم».

◀ ورزش، زیبایی و ایدئولوژی

در ۱۹۳۶، لنی ریفتشتال چالشی جدید را پذیرفت؛ فیلمبرداری بازی‌های المپیک برلین. نتیجه این تلاش‌اش نیز درخشان از کار درآمد؛ مستند «المپیا» که دو قسمت «جشنواره



نبوده‌اند. او طی چهار چهر روند «نازی‌زدایی» خودش را هنرمندی معرفی می‌کرد که زیباشناس است و بی‌طرف سیاسی. می‌گفت، علاقه‌ای به مسائل دنیای واقعی ندارد و تنها مجذوب زیبایی، فرصت‌های خلاقانه و کمال در هنر خود است. گرچه هرگز شیفتگی شخصی‌اش به هیتلر را انکار نکرد، با شدتی کوبنده هرگونه همدستی با جنایات رژیم نازی را نیز رد می‌کرد. در مصاحبه‌ای با کایه دو سینما در سال ۱۹۶۵ گفت که فیلم‌هایش هیچ‌گونه جهت‌گیری سیاسی نداشته‌اند: «آنها تاریخ‌اند؛ تاریخ خالص».

◀ بازگشتی دیگر به ونیز

در ماه اوت سال ۲۰۲۴، ریفتشتال بار دیگر به ونیز برگشت. این بار اما به‌عنوان سوزه مستندی از آندرس فیل، با عنوان «ریفتشتال»؛ مستندی که رازهای این کارگردان را افشا کند. همان رازهایی که او عمر خود را صرف پنهان کردن‌شان کرده بود. این که ریفتشتال چگونه تاریخ را در دستان خود تحریف کرد و چه نقش محوری در دستگاه تبلیغاتی نازی داشت. مستند با دسترسی اختصاصی به دارایی‌های شخصی ریفتشتال ساخته شده و بررسی می‌کند که چگونه استعداد بزرگ ریفتشتال در صحنه‌سازی و تصویرسازی، در خدمت ستایش سینمایی از نازیسم و بعدها در قالب کارزاری برای تظلمیر خودش به کار گرفته شد. تا جایی که شخصیت‌هایی چون میک جگر (موزیسین انگلیسی)، مدونا (خواننده) و کونتین تارانتینو، کارگردان پرآوازه آمریکایی نیز هنر او را تحسین کردند. فیل و تهیه‌کننده‌اش، خبرنگار ساندرا مایشرگر، معتقد بودند آثار و اسنادی که ریفتشتال برای پس از مرگ خود باقی گذاشته، ممکن است حقیقت‌هایی را دربارہ او، زندگی و فیلم‌سازی‌اش در دوران نازی‌ها بر ملا کند؛ حقایقی که او در زمان حیات‌اش ماهرانه سعی در پنهان‌کردن‌شان داشت، چالش نخست گروه مستندساز، حجم گسترده ارضیوهای ریفتشتال بود؛ بیش از ۷۰۰ جعبه شامل حلقه‌های فیلم، بریده‌های خبری، نامه‌ها، دفترچه‌های خاطرات، ویدئوهای خانگی، پیش‌نویس‌های متعدد از خاطرات، صدها ساعت مکالمه تلفنی ضبط‌شده و صدها هزار عکس.

طی شش سال، فیل، مایشرگر و تیم تحقیقاتی‌شان تمام این آثار و اسناد را برای یافتن سرخ‌ها و نشانه‌هایی که روایت عمومی ریفتشتال را نقض کند، بررسی کردند. در شش ماه اول، هیچ کشفی صورت نگرفت. فیل این دوران را «مانند یک موزه» توصیف می‌کند: «فقط مصاحبه پشت مصاحبه، همیشه همان سوال‌ها، همان پاسخ‌ها: «من فقط یک هنر مند بودم، به سیاست علاقه نداشتم.» این دوران واقعاً کشف‌کننده بود.» به نظر می‌رسید

ملت‌ها و «جشنواره زیبایی» داشت. اثری که هم جشن جهانی ورزش است و هم ویتروینی برای نمایش قدرت نازی‌ها. المپیا فراتر از یک مستند معمولی، به کاوشی بی‌سابقه در قابلیت‌های سینما بدل شد. ریفتشتال در این اثر مرزهای سینمایی مستند را نه با روایت که با «احساس» درهم شکست. او با بیش از ۵۰ دوربین و در ترکیبی از جسارت و ظرافت، از زوایایی باورنکردنی به رقص عضلات ورزشکاران نزدیک می‌شد. لنزهای تلسکوپی پرواز ژیمناست‌ها را در هوایت می‌کرد، دوربین‌های زیرآبی او موج‌های درون استخر را به پردهای نقره‌فام سینما می‌آورد و حرکت آهسته‌اش زمان را به بند می‌کشید. این نوآوری‌ها تنها فنی نبودند؛ آنها بازتعریف زبان سینما بودند. ریفتشتال و تدوینگرش «ویلی تسلیکه»، با ریتمی مدهوش‌کننده، تصاویر را چنان درهم بافتند که گویی بیننده نه به تماشای مسابقات، که به تماشای سمفونی‌ای از حرکت و نور نشست است. صحنه‌های ماراثن، با تقابل نمادین خستگی و پیروزی، چنان بر «انسانیت» ورزشکاران تأکید می‌کنند که برای لحظاتی فراموش می‌کنیم این فیلم زیر سایه صلیب شکسته خلق شده است. اما این توهمی گذراست. زیبایی‌شناسی فیلم، با آن بدن‌های تراش‌خورده آریایی و پرولوگی که المپیک را به اسطوره نژاد برتر گره می‌زند، یادآور می‌شود که المپیا فرزند عصر خود است؛ عصری که هنر در خدمت ایدئولوژی قرار دارد. بدین ترتیب بازی‌های المپیک که نماد وحدت جهانی است، در مستند لنی به رقابت نژادهای برتر تبدیل شد؛ شعر تصویری ایدئولوژی‌زدگی و به کار بر بردن ورزش به‌عنوان نمادی از یک قدرت تمامیت‌خواه. اثری که نماد نبوغی بی‌چون و چرا و پیوند ناخوشایندش با تاریک‌ترین فصل تاریخ است. در عین حال همین اثر، جهان سینمایی مستند را دگرگون کرد. منتقدانی مانند سوزان سونتگ، با اصطلاح «فاشیسم فریبنده»، فرمالیسم ریفتشتال را محکوم کرده‌اند؛ فرمالیسمی که خشونت ایدئولوژیک را در پوشش زیبایی‌شناسی پنهان می‌کند. از سویی نیز دیگر، اندیشمندانی مانند زیگفرد کراکاتر، هر چند فیلم را در بستر تبلیغات نازی تحلیل می‌کنند، به نبوغ تکنیکی آن نیز اعتراف دارند. دیوید هینتون، مورخ سینما، فیلم المپیا را «ترکیبی از شکوه و شرم» توصیف کرده است؛ اثری که هرچه بیشتر بیننده را مسحور زیبایی بصری خود می‌کند، بیشتر او را با پرسش‌های اخلاقی آشفته می‌سازد. این دوگانگی، میراث المپیا را تا امروز زنده نگه داشته است: آیا می‌توان هنری را که در خدمت شرارت قرار گرفته، ستود؟ پاسخ تاریخ سینما به این پرسش، هنوز که هنوز است، پر مناقشه است.

◀ همدستی با شیطان: سیاست یا ساده‌انگاری؟

پس از جنگ جهانی دوم، لنی را بسیار بازجویی کردند. او چهار بار در محاکم نازی‌زدایی (Denazification) حاضر شد و در نهایت به‌عنوان «همراه ساده» و نه یک مجرم و جنایتکار جنگی طبقه‌بندی شد. او در همه آن سال‌ها خودش را هنرمندی غیرسیاسی قلمداد می‌کرد که در فیلم‌هایش هدفی جز نمایش زیبایی نداشته است. حتی گفت، تنها «یکی از میلیون‌ها نفری» بوده که در ابتدا گمان می‌کرد هیتلر پاسخ همه پرسش‌ها را دارد. پژوهش‌های اخیر این ادعا و تصویری خودساخته، ریفتشتال را پرسشناک کرده‌اند. مثل سندی که در دهه ۱۹۹۰ منتشر شد و در آن ثابت شده که هرچه لنی گفته، بی‌اساس بوده و او نه یک «هنرمند بی‌اطلاع»، که ایده‌پرداز ماشین پروپاگاندا ی نازی‌ها بوده است. او هرگز اعتراف نکرد و در مصاحبه‌هایش هم بارها و بارها یک جمله را تکرار کرد: «من فقط هنر را دوست داشتم، نه سیاست.» اما بسیاری باور داشتند که لنی، با تمام هوش و استعدادش، خود را در خدمت یک رژیم قاتل گذاشته بود.